

حضرت آدم تا سردرگمی زبانی

آفرینش با سخن آغاز شد. از طریق نامیدن اشیاء بود که آنها را آفرید و بدانها مقام هستی بخشید: «و پروردگار نور را روز خواند و تاریکی را شب ... و آسمان را بهشت.»



آفرینش با سخن آغاز شد. از طریق نامیدن اشیاء بود که آنها را آفرید و بدانها مقام هستی بخشید: «و پروردگار نور را روز خواند و تاریکی را شب ... و آسمان را بهشت.»

به گزارش خبرگزاری مهر، از حضرت آدم تا سردرگمی زبانی ترجمه بخشی از کتابی از امبرتو اکو است که توسط عاطفه اولیایی ترجمه و در سایت انسان شناسی و فرهنگ منتشر شده است. شما را به مطالعه آن دعوت می کنیم. داستان ما بر تمام داستان های دیگر مزیت دارد زیرا که از آغاز پیدایش سیر می شود. قبل از هر چه، آفریدگار سخن گفت که «بگذار روشنایی باشد.» و بدین تربیب زمین و بهشت را آفرید و با بیان الهی، «نور پدیدار شد.» (سفر پیدایش ۱:۳-۴). بنابراین آفرینش با سخن آغاز شد. از طریق نامیدن اشیاء بود که آنها را آفرید و بدانها مقام هستی بخشید: «و پروردگار نور را روز خواند و تاریکی را شب ... و آسمان را بهشت.» (۱:۵،۸)

در سفر پیدایش ۲:۱۶-۱۷، پروردگار برای اولین بار با انسان صحبت کرده و معاهده های بهشت زمینی را در اختیارش می گذارد و او را از خوردن ثمر درخت دانش خوب و بد منع می کند. روشن نیست پروردگار به چه زبانی با آدم سخن گفت. سنت آن را زبان نور درونی خوانده است، زبانی که پروردگار، همچون در سایر بخش های انجیل، نیت خود را از طریق رعد و برق ابراز می کند. با این تفسیر، باید چنان زبانی باشد که با وجود ترجمه نشدنی بودنش، با مشیت الهی برای شنونده قابل درک است. فقط در این لحظه است (۲:۱۹) که «پروردگار تمام حیوانات زمین و پرندگان هوا را شکل بخشید و به نزد آدم آوردشان تا ببیند وی چه نامی به آن ها می دهد.» تفسیر این قطعه امری فوق العاده ظریف است. به روشنی با زیر مایه ای مشترک در سایر ادیان و اساطیر روبرو هستیم: یک قانونگذار ازلی، یک نامگذار، خالق زبان. با این حال روشن نیست آدم بر چه اساسی نام حیوانات را اختیار کرد؟ روایت ولگاته، مرجعی برای برای درک فرهنگ اروپا، نیز درگشودن این رازکمی نمی کند. بر اساس ولگاته، آدم حیوانات مختلف را «به نام خودشان خواند» روایت انجیل ترجمه شده به دستورجیمز نیز راهشگا نیست: «آدم هر آنچه حیوانات را نامید، از آن پس نامشان شد.» ولی آدم به دو معنا می توانست حیوانات را به نام خودشان بخواند: یا نامی به آن ها داد که از قبل برای آن ها تعیین شده بود و یا این که بر اساس سنتی که خود برقرار کرد، نام هایی را بدان ها داد که تا امروز مورد استفاده قرار می گیرند. به تعبیر دیگری نام هایی را که آدم بر حیوانات نهاد، می بایست در اصل به آن ها داده می شد و یا این که به سادگی نام هایی اختیاری بودند که به تصمیم نام گذار انتخاب شده بودند [5].

حال به سفر ۲:۲۳ می گذریم. آدم برای اولین بار حوا را می بیند و اینجاست که خواننده برای اولین بار از زبان آدم می شنود. در انجیل به روایت جیمز آدم می گوید: «این استخوانی از استخوانهای من و بدنی از بدن من: نامش زن خواهد بود...». در ولگاته [6] این نام Virago است (برگردانی از ایشها، مؤنث ایش: مرد به زبان عبری). با در نظر گرفتن واژه ی مورد استفاده ی آدم (Virago) و نیز این که در سفر ۳:۲۰ همسرش را حوا، یعنی «زندگی» می خواند (چون وی مادر همه زنده هاست) روشن می شود که نام ها نه اختیاری بلکه کمینه از نظر واژه شناسی «درست» [7] بودند.

در سفر ۱۱:۱۱ به وضوح دوباره با این زیر مایه ی زبان شناختی مواجهیم: گفته شده است که بعد از طوفان، «در تمام زمین به یک زبان سخن می گفتند و یک گفتار داشتند.» لیکن بادهسری و تکبر انسان، وی را به رقابت با پروردگار برانگیخت و انسان به ساختن برجی برآمد که تا به عرش سرکشد. برای مجازات انسان و متوقف کردن ساختمان برج، پروردگار فکر کرد: « فرود آییم، و زبانشان را چنان در هم ریزیم تا هرگزگفتار یکدیگر را نفهمند... و در نتیجه نام برج بابل [8] خوانده شد. زیرا که پروردگار زبان تمام زمین را در هم ریخت: و از آن پس آن ها را در سراسر زمین پراکند.» (سفر ۱۱:۷ و ۹) به عقیده ی بسیاری از نویسندگان عربی [9] برهم ریختگی و سردرگمی زاده ی ضربه ی روحی ناشی از مشاهده ی منظره ی بدون شک وحشت انگیز ازهم پاشیدن برج بوده است. این البته تغییری در موضوع نمی دهد: داستان انجیل و نیز سایر اساطیر (با کمی تفاوت) به سادگی بیان این موضوع است که در دنیا زبان های گوناگونی وجود دارد.

با این حال، داستان اگر به این شکل روایت شود هنوز ناکامل است. به سفر ۱۰ توجه نکرده ایم. در این سفر، با ذکر پراکندگی پسران نوح پس از طوفان، به پسران یافت [10] می پردازد که «از آنها کرانه های جنتایل [11] تفکیک شد و هر کس در پی زبان، قوم و خانواده ی خود شد.» (۱۰:۵) همین نظر در مورد پسران حام (۱۰:۲۰) و سام (۱۰:۳۱) [12] نیز آمده است. چنین تکرار زبانی را قبل از برج بابل چگونه می توان تفسیر کرد؟ همان گونه که سنت پیکر نگاری و تندیس پردازی بعد ها نشان داد، سفر ۱۱ متنی بسیار نمایش مانند است. در عوض داستان سفر ۱۰ کمتر نمایشی است. به روشنی، سنت بر داستانی تاکید دارد که تکرار زبان را نتیجه فاجعه بار سردرگمی پس از برج بابل و لعنتی الهی می داند. سفر ۱۰ (زمانی که مطرح می شد) به یادداشتی بر پرکردگی لجه های قبایل تقلیل می یافت و نه داستان تکرار زبانها.

بنابراین، به نظر می رسد سفر ۱۱ مفهومی روشن و صریح دارد: در ابتدا فقط یک زبان بود، سپس، با توجه بر تکیه بر سنن مختلف، هفتاد یا هفتاد و دو. این داستان سرآغازی بود برای «بازگرداندن» زبان آدم. در عین حال، سفر ۱۰ با تمام موارد سؤال

برانگیز دست نخورده مانده است. اگر زبان ها پس از نوح متفاوت بودند چرا نمی توان تصور کرد که قبل از آن نیز چنین بوده است؟ این خود شکافی است بر اسطوره ی بابل. اگر زبان ها نه به علت تنبیه الهی بلکه به دست روندی طبیعی متکثر شده بودند، چرا باید این امر لعنتی الهی محسوب شود؟ هر از گاهی برخی سفر ۱۰ را در تضاد با سفر ۱۱ تفسیر می کنند و نتیجه آن با در نظر گرفتن زمینه ی فلسفی - دینی حاکم، کم و بیش ویرانگر است.

قبل و بعد از اروپا

داستان های تعدد زبان در اساطیر و خداتبارنامه ها بسیارند. [13] با این همه آگاهی از تعدد زبان ها یک موضوع است و این تعدد را زخمی دانستن و التیام آن را یافتن زبانی کامل موضوعی دیگر است. قبل از جستجوی زبان کامل باید به این نتیجه رسیده باشیم که زبانمان کامل نیست.

با در نظر گرفتن محدوده ی اروپا، یونانیان از مردمانی که به زبان هایی دیگر گفتگو می کردند آگاهی داشتند و آنها را بربر (Barnaroi)، کسانی که بطور نا مفهوم مین مین می کنند، می خواندند. رواقیون با درکی بالاتر از نشانه شناسی، به خوبی می دانستند که مراجع اصوات زبان یونانی در ذهن بربر ها نیز وجود دارد و با ندانستن زبان یونانی بربر ها قادر به درک این تطابق نیستند. بربرها از دید زبان شناسی و فرهنگی، سزاوار توجه نبودند.

فیلسوفان یونانی، زبان خود را زبان خرد می دانستند. فهرست های ارسطو کاملاً بر اساس گروه بندی های دستور زبان بونانی است. این امر به طور آشکار ادعائیه ای بر نخستینی [14] زبان یونانی نبود: به تنهایی به معنای هماهنگ بودن افکار با بیان گر [15] آن بود. کلام [16]، فکر بود و کلام گفتار. از آنجا که گفتار بربرها شناخته نشده بود، فکر کردن به زبان بربری نیز ناشناس بود. اگر یونانیان به خرد و درایت مصریان اذعان داشتند، به دلیل آن بود که این خرد به زبان یونانی به آنها توضیح داده شده بود.

با گسترش تمدن یونانی، وجهه ی زبان یونانی نیز متحول شد. در ابتدا به تعداد متون یونانی زبان یونانی وجود داشت [17]. لیکن پس از تسخیرات اسکندر، زبان کواینه [18] که زبان پولیبیوس، سترابون، پلوتارک و ارسطو بود گسترش یافت و در مدارس تدریس می شد. این زبان به تدریج زبان رسمی تمام سرزمینهای تسخیری اسکندر در حوزه مدیترانه شد. اشرافیت و روشنفکران به یونانی سخن می گفتند و در مباحث علمی، فلسفی، تجارت و سیاست حتی در زمان تسلط رومیان نیز از این زبان استفاده می شد. و بالاخره زبان ترجمه ی اولین متون مسیحیت (اسفار و ترجمه ی کتاب مقدس یهودی [19] در قرن سوم پیش از میلاد) و زبان پدران [20] کلیسا بود.

تمدنی با زبانی بین المللی نگران تکرر زبانی نیست. لیکن می تواند در باره ی « درست و بر حق » بودن زبان خود نگران باشد. درکراتیلوس [21] افلاطون همان سؤالی را می پرسد که خواننده اسفار: آیا نام گذار بر اساس طبیعت اشیاء [22] نام ها را انتخاب کرد؟ ارموگن [23] معتقد است که نامها بر اساس قانون و یا عرف انتخاب شده بودند [24]. سقراط با ابهام از این نظریات صحبت می کند. بالاخره، پس از چندی تسخر و ریشه یابی واژه ها که نه مورد قبول اوست و نه افلاطون، سقراط نظریه ی خود را بیان می کند: دانش نه بر اساس رابطه ما با نام اشیاء بلکه با خود اشیاء و یا بهتر با ایده ی آن ها شکل می گیرد. در این متن هر گفتگویی درباره زبان کامل بر محور سه امکانی که در ابتدا ذکر شده بود می چرخد. با این همه هدف متن طرح زبان کامل نبود: افلاطون بدون آن که به زبان کامل روی داشته باشد، پیش شرایط کفایت معنایی [25] زبان را مطرح می کند.

در حالیکه کواینه یونانی زبان مسلط سرزمینهای کناره مدیترانه بود، لاتین زبان امپراطوری می شد یعنی زبان مشترک اروپای تحت لژیون روم که بعدها زبان کلیسای روم شد. باری دیگر، تمدنی با زبانی مشترک بین مناطق مختلف، از تکرر زبانی ابایی نداشت. فرهیختگان به یونانی گفتگو می کردند و بقیه به زبان بربری و با کمک مترجمان این وضع ادامه یافت تا زمانی که بربرها نیز شروع به استفاده از زبان لاتین کردند.

مع هذا، در قرن دوم میلادی، کفایت بیانی کل تجربیات توسط تنها زبان های یونانی و لاتین به سؤال کشیده شد. در دنیای یونانی - رومی، به تدریج جریانات فکری چندی گسترش یافت که به مغ های پارسی، الهیات مصری به نام تحوت - هرمس [26]، پند های کلدانی [27] و حتی سنن فیثاغورثی و اورفئوسی [28] (که با وجودی که زاده یونان بودند، تحت تأثیر چشمگیر فلسفه ی خرد گرایی بودند) استناد می شد.

در این زمان، خردگرایی کلاسیک که در طی قرون پرورده شده بود، دیگر کهنگی خود را آشکار می کرد و همراه آن، مذهب سنتی نیز دچار بحران شد. بت پرستی کاملاً جنبه صوری یافته بود و به تنهایی نشانه وفاداری بود. هر قومی خدای خود را می پرستید. در پانتئون (معبد خدایان) تضادها، مترادفها، هم نامی و هم آوایی نامها کسی را نمی آزرده. چنین سطحی از روانداری را در ادیان، فلسفه و دانش را پادآمیزی و التقاط [29] می نامند.

یکی از نتایج چنین پادآمیزی، رشد نوعی مذهب گرایی در روان حساس ترین افراد بود. این تفکر تجلیش را در یک روح جهانی، روحی که مشابهاً مشتمل ستارگان و اشیاء زمینی بود، می یافت. روح ما بخشی از این روح عظیم جهانی بود. از آنجا که خرد فیلسوفان ناتوان از ارائه ی حقایق در موارد پر اهمیت (همچون روح جهانی) نبود، مردم به درک موضوع از طرق غیر عقلایی، همچو رؤیت و ارتباط با پروردگار پرداختند.

تفکر فیثاغورثی در چنین شرایطی دگر بار پا به عرصه وجود گذاشت. فیثاغورثیان از ابتدا، خود را نگهبان دانشی پنهان و عرفانی پنداشته و آیینهای گذر به جا می آوردند. درک آنها از قوانین موسیقی و ریاضیات، ثمره وحی شمرده می شد که از مصریان دریافت شده بودند. لیکن در دومین دوره ی رواج افکار فیثاغورثی، تمدن مصری توسط یونانیان و رومیان برانداخته شده بود. مصر خود در این زمان معمایی شده بود به پیچیدگی خط نقشی [30]. با این حال هیچ چیز مسحور کننده تر از خردی مرموز نیست:

از وجودش اطمینان داریم ولی نمی دانیم چیست. بنابراین در در دنیای خیال، همچو چیزی بی نهایت ژرف جلوه می کند. دیوژن لائرتیوس در کتابش: زندگی فلاسفه که در قرن سوم میلادی نگاشت، آورد که تنها دلیل کماکان ناشناخته ماندن چنین خردی ناشناخته بودن زبانی است که آن را بیان می کند. وی نوشت: «برخی معتقدند که فلسفه از میان بربر ها برخاست: مغ های پارسی، کلدانیان، بابلی ها، آسوریان، زاهدان برهنه ی هندی[31]، کاهن های جادوگر سِلِت و غلاطیان[32]». یونان کلاسیک بربر ها را قومی می دانستند که حتی قادر به بیان سخن نبودند. لیکن حالا به نظر می رسد این من من کردن های مملو از خردی مستتر، زبانی مقدس بود[33].

دلیل ارائه خلاصه ای از فضای فرهنگی آن زمان تأثیری است که بر داستان ما دارد. در حالیکه در آن زمان هیچ کس پیشنهاد بازسازی یک زبان کامل را نکرد، احتیاج آن به طور گنگی حس می شد. در ادامه خواهیم دید که چگونه این فکر در دوازده قرن بعد یعنی در فرهنگ نوزایی و انسان گرایی (و نیز پس از آن) به ثمر نشست و این نکته محور داستانی است که در زیر برایتان خواهم گفت.

ادامه دارد ...

بادداشتها

[1] From Adam to Confusio Linguarum from The search for perfect language

مقاله ای از کتاب: به دنبال زبان کامل

[2] ولگاته (به لاتین: Vulgate) یا ولگاتا ترجمه ای است به لاتین از کتاب مقدس از اواخر سده چهارم. بخش اصلی آن توسط سنت ژروم انجام شده، کسی که دامازوس مأمورش کرد ترجمه لاتین باستان از کتاب مقدس را بازبینی کند. این ترجمه بعدها به عنوان ترجمه رسمی لاتین از کتاب مقدس توسط کلیسای کاتولیک رم انتخاب شد.

احتمال قوی بر آن است که این ترجمه از کتاب تنخ (نسخه عبری از کتاب مقدس) صورت گرفته باشد.

[3] "Nominibus suis"

[4] پادشاه انگلیس ۱۵۶۷-۱۶۲۵

[5] Ad placitum

[6] است Wycliff در برگردان انگلیسی این متن اکو، مترجم، James Fenteres، توضیح می دهد که اشاره یاکو به ولگاته ی برگردان

[7] اکو از واژه ی right استفاده می کند که می تواند به معنای « به حق » نیز باشد

[8] واژه ی lbabe به معنای همهمه - گجی، و نیز نام برج بابل است و برای خوانندگان انگلیسی زبان موردی از بازی با واژه نیز ارائه می کند

[9] یاداشت اکو: ر.ک به ۹، I، II، ۱۹۵۷-۶۳: Borst

[10] سومین پسر حضرت نوح

[11] <http://www.biblestudytools.com/encyclopedias/isbe/isles-of-the-gentiles.html>

[12] پسران نوح- سام پسر بزرگ تر بود

[13] Bosrt 1957-63: I.1

[14] primary

[15] vehicle

[16] Logos کلام پروردگار نیز معنی می دهد

[17] Meillet 1930:4

[18] کواینه Koine (آمیژه ای از گویش های یونانی Attic و Ionic و غیره که در عهد باستان در مدیترانه ی خاوری رواج داشت و انجیل عهد جدید نیز به این گویش یونانی نوشته شده است.

[19] Septuagint

[] 2 0

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%AF%D8%B1%D8%A7%D9%86_%DA%A9%D9%84%DB%8C%D8%B3%D8%A7

[21] Cratylus (مکالمات افلاطون)

[22] physis

[23] Ermogene

[24] nomos

[25] semantic adequacy

[26] Thoth <http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D8%AD%D9%88%D8%AA>

Hermes: <http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%87%D8%B1%D9%85%D8%B3>

[27] http://en.wikipedia.org/wiki/Chaldean_Oracles

[28] ([http://en.wikipedia.org/wiki/Orphism_\(religion\)](http://en.wikipedia.org/wiki/Orphism_(religion)))
[29] [/https://thinkermen.wordpress.com/category/%D8%A7%D8%AF%DB%8C%D8%A7%D9%86syncretism](https://thinkermen.wordpress.com/category/%D8%A7%D8%AF%DB%8C%D8%A7%D9%86syncretism)
[30] هیروگلیف
[31] Gymnosophists of India
[32] . گالاتیا یا غلاطیه نام سرزمینی باستانی در بلندی‌های میانه [آناتولی در ترکیه کنونی است.](#)
رجوع به نامه ای که پل مقدس به اهالی غلاطیه نوشت
[33] (Festugiere, 1944-45:I)